

بزرگداشت هزاره سعدی

- در نظام‌ها و سبک‌های ادبی همواره بر برتری هنرور، هنر پرور و صاحب هنر تکیه و تأیید شده است این برتری گاه از زبان حماسه سرای بزرگ ایران فردوسی نوعی گوهر فردی و در خود پادشاهان و پهلوانان و بزرگان همپایه با فرایندی ایزدی یاد شده و گاهی از زبان غزلسرایان همچون حافظ از هنر همانند گوهر نفس فضیلت و کمال سالک و رهرو یاد شده گاهی از دید منتقدان اجتماعی همچون عبید، صائب و یا پروین اعتصامی هم همچون اخلاقی و گاهاً در برابر کلمهٔ عیب به کار می‌رفته است.

اما خود واژه هنر از یک واژه بسیار کهن سانسکریتی یعنی سونر و سونره با ترکیبی از واژه‌های سو و نر یا نره به معنی نیک مرد (شجاع) - یعنی مردی که دارای فضایل و کمالات انسانی است - وضع شده و بعداً در فرهنگ فارسی جدید ما نیز وارد گردیده و حرف سین اوستایی به‌ها فارسی می‌اند تغییر یافته و به هون و هونره تبدیل شده است. - لذا هونر در لغت به معنای نیک مردی آمده است و معادل فرزانی و یا فرهیختگی می‌باشد این معنای هنر، در ادبیات ایران و اسلام رواج یافت و انسانهای فرزانه، انسانهایی صاحب هنر شمرده شدند آنها با این تغییر انسان‌های کاملی شمرده می‌شدند. در تمدن‌های سنتی، اصل هنرمندی.

خدایا در آغاز چنان کن که تو خشنود باشی و ما رستگار!
معنای هنر و تعریف آن با روش‌های گوناگون و از نظر نظام‌های فکری و جهان بین‌های مختلف مورد پژوهش و بررسی واقع شده و مطالب زیادی در این زمینه موجود است. فلاسفه زیبایی شناسان، مورخین، باستان شناسان، مردم شناسان و بالاخره تاقدین هنر

نیز به نوبه خود هر یک از منظر خاص خود موضوع را بررسی کرده و سعی کرده راه به جایی ببرند. اما تاکنون یک تعریف واحد و مقبول همگان ارائه نشده است، بلکه برخلاف تصور، مسأله آنقدر گسترده و پیچیده است که پژوهشگر یاد این دو بیتی خیام می‌افتد که :

آنانکه محیط فصل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زرین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه این و در خواب شدند

- در لغت نامه دهخدا! ذیل معنای واژه هنر نخست به مصادیقی از هنر همچون علم معرفت دانش فضل، فضیلت و کمال پرداخته، پس از آن چیدن تعریفی را دست داده است: این کلمه هنر در واقع به معنی درجه از کمال آدمی است که هشیاری و فراست و فضل و دانش را در بر دارد و نمود آن را صاحب هنر برتر از دیگران می‌نماید.

شواهد شعری دهخدا با تلقی‌های و برداشته‌ها و معانی مختلف و مصادیق متفاوت آن بدون نظر داشت به این تفاوت‌ها از طیف‌های و گونه‌ها و انواع ادبی آمده است. از بوشکور، فردوسی، فرخی، ناصر خسرو این بوده که شخص دل خود را که در حقیقت لطیفه معنوی است که در وجود ماست، از آلودگی و مزاولت با این عالم، یعنی از تعلقات این عالم دور کند و به بیانی، هنرمندی حقیقی در طی هزاره‌ها در تمدن‌های شرقی به صورت فلاح و رستگاری و بی‌تعلقی معنی می‌شده.

- هنر رستگاری بوده و هنرمندی رستگار شدن . وقتی خواجه؟؟ در اخلاص ناصری سخن از چهار هنران می کند این چهار هنر حکمت است، عدالت است و عفت است و شجاعت است.

- این معنا استمرار یافت تا اینکه آرام آرام برای هنر معنای دیگری هم مطرح شد و این دگمه نیز در معنای پیشه نیز استعمال شد و اصولاً به هر نوع فنی هم گفته شد [در زبان عربی معادل واژه هنر فن می باشد و به هنرمند فغان گفته می شود] چنانکه بعدها به معنای ارب هم به کار رفت و افراد اهل ادب یا به تعبیر فارسی اهل فرهنگ، فرهیفته و هنرمند خوانده شده اند.

اما هنر در اطلاقاتی که ما امروز داریم ترجمه کلمه انگلیسی Art است که از کلمه لاتین ars اخذ شده است این کلمه لاتین خود ترجمه این است از techne در زبان یونانی. در فرهنگ لغت websten هشت تعریف برای کلمه Art وجود دارد.

1- حالت دادن یا اصلاح کردن چفرها توسط مهارت انسانی، در جهت پاسخ به هدفی برنامه ریزی شده در این بخش art در برابر کلمه Nature (طبیعت) آمده است.

2- به طور معمول فعل خلاقانه با ایجاد یا ساخت چیزهایی که شکل و زیبایی داشته باشند: هنر (Art) شامل نقاشی مجسمه سازی معماری، موسیقی، ادبیات و درام (نمایش و تأثر) می شود. در اصطلاح fine Art شامل هنرهای گرافیکی - ترسیم کردن - نقاشی مجسمه سازی و سفال سازی و گاهی معماری می شود.

در این بخش هنر همچون یکی از شاخه های محقق (معین) دانش همچون ادبیات، موسیقی، ریاضیات به کار می رود. در این عنوان هنر به صورت علوم به کار می رود.

3- هر شاخه از تخصص نقاشی ترسیم یا کار حرفه ای در هر کدام از واسطه های

گرافیکی یا پلاستیکی

4- کار آفرینش یا ساخت همچون نقاشی ، یا پیکر تراشی و ...

5- مهارت ، چالاکی یا قدرت انجام دادن کارها – فراگیری از طریق مطالعه تجربی یا

مشاهده – همچون وی دارای همه مدیریت کار برای بهره وری را دارد.

6- مهارت، رفتار استادانه

7- حقه، نیرنگ

8- مهارت ویژه ای که به دست آوردن آن تمرین و مشق کردن یک از همه (انواع)

هنرهای زیبا بدست می آورد.

در آغاز سخن یادآوری کردیم که نظام های فکری با جهان بینی های متفاوت با روش

های گوناگون معنا و ماهیت هنر را مورد بررسی قرار داده اند و پاسخ دادن به؟؟ هنر را

وجهت همت خود قرار داده اند.

قدما و حکما نخستین بار حکمای یونانی در هنر نظر کرده و اولین بار نظامی زیبایی

شناسیک ارائه کردند. یونانیان واحد آثار هنری باشکوهی بودند و برای رسیدن به زیبایی

از اصول خاص تبعیت می کردند.

در یونان باستان بسیاری از مفاهیم راجع به هنر و زیبایی را به فیثاغورث و حوزه درس او نسبت داده شده است. همان طور که به خوبی می دانیم فیثاغورثیان علاقه زیادی به حساب هندسه، نجوم و موسیقی داشتند و ابداع و کشف قوانین هندسی آنان را در وضع قوانین زیبایی شناسی بسیار یاری کرد. آنها درک ذات اشیاء را براساس تناسب و تقارن می آموختند و از اینجا به تأمل نظری بر نسبت بین زیبایی و نظم و کارکرد نسبت های مناسب در آثار هنری راه یافتند. اما زیبایی شناسی به معنای تأمل نظاممند و انتقادی بر زیبایی و هنر زمانی آغاز شد که افلاطون و ارسطو در جهت تشکیل فلسفه برای مقاصد تربیتی، مفاهیمی اساسی را بسط می دادند.

مفاهیمی همچون ماده و صورت و نمودهای عالی آن Idea و Eidos هم نزد افلاطون سپس (محاکات) است. افلاطون در جمهوری میمه سپس را گرده برداری می خواند یعنی تولید و حاضر ساختن چیزی به نحوی که نمونه ای از چیز دیگر باشد. افلاطون برای بیان منظور خودش از میمه سپس به ابزارهای مشابه متعددی اشاره می کند که همگی براساس یک ایده اصلی Idea و Eidos ساخته شده اند و اشیاء کثیر از یک نوع دارای یک نمود عالی می باشند.؟؟ اشیایی که نسخه های بدل Eidos هستند توسط صنعتگر ساخته می شود. اما صنعتگر هر آنچه را بتواند بسازد هرگز ایده یا Eidos را نمی تواند بسازد. افلاطون معتقد است که صنعتگری وجود دارد که همچون تولید کننده ای بر فراز همه موجودات و حتی خدایان ایستاده است و هر آنچه در آسمان و زمین و جهان زیرین است می سازد و وجود او اصلاً غیر عادی نیست. زیرا هر یک از ما قادریم که به چنین

تولید کردنی نائل نشویم. افلاطون می گوید هر یک از ما می تواند همه اشياء را فقط با یک آينه و گرفتن آن در همه جهات بسازد. به این ترتيب آينه نموده‌های بیرونی همه آن چیزی که اشياء را ایجاد می کند و به همه موجودات امکان می دهد که دقیقاً همان طور که در بیرون ظهور دارند حاضر شوند با این تفاوت که تولید همچون موجودی اصیل که در نامستوری می باشد. اینجا افلاطون موجود به عنوان نمایانگر خود را و موجود به عنوان غیر بدشکل جلوه کرده در یک ردیف قرار می دهد اینجا نحوه حضور (به حضور آمدن) وجود متفاوت است. افلاطون اینجا می خواهد راهی بیابد که در آن موجود خود را به نابترین شکل نشان م دهد به نحوی که خود را به واسطه چیزی دیگر حاضر نسازد بلکه خود را به نحوی حاضر کند که پدیدار بیرونی اش وجود حقیقی اش را بسازد. سپس بیان می کند که هنرمند همچون آينه داری است که می خواهد اشياء را به وسیله انعکاس و نمودار ساختن می سازد. پس واسطه نمود اشياء گاهی ساخت آن توسط صنعتگر است و گاهی بوم نقاشی همچون آينه. اما باید تاکید کرد که هیچ کدام از این اشياء خودش فی نفسه این را تولید نمی کند. افلاطون تأکید می کند که اشیا به سه روش (شیوه) نمودار می شود اول توسط خیرمطلق (فرا) که سبب پیدایش ذات شی است دوم صنعتگر که به شی که از قبل وجود داشته می نگرد و آن را می سازد سوم نقاش که مقلد اشیا می است که دیگران برای مردم می سازند (میورگوس = صنعتگر) در سلسله مراتب فرآوری هنرمند واحد پایین ترین مرتبه است. همین مطلب در مورد هنر صادق است. بلکه ویژگی اش این است که با وجود اصیل یعنی پایدار بیرونی مستور، اصیل و بی واسطه که همان اید می

باشد فاصله دارد. با توجه به فتوح وجود و آشکاری وجود، هنر تابع و فرع؟؟ است پس بدین ترتیب هنر بسیار دور از حقیقت قرار می گیرد. هنر ایده را نمی سازد ایدوس را نیز در ماده تولید نمی کند بلکه صرفاً یک ایدوس کوچک را که جز شبیه نمود خارجی نیست، می سازد.

از طرفی چون هنر با خیال ارتباط دارد و خیال نسبت به عقل از قوای نازله نفس است همین معنا به طریق دیگر آشکار می شود. لذا لب سخن افلاطون در باب هنرهایی که صرف تقلید است این است که با روی آوردن به فنون تقلید از آنچه اصل است دور مانده ایم و اصل در نظر او موجود در عالم مجردات است که روی آوردن به آن شأن راه، آزمودن دیالکتیک و به بیان دیگرشان فیلسوف است.

در نظر ارسطو نیز ابداع شاعرانه و نقاشی و موسیقی و رقص و ... همه از انواع تقلید هستند. یعنی در همه این اصناف از خوبی ها و بدی های زندگی، از فضایل و زوایل تقلید می شود. اما در فنون تقلید هنرمند به صرف آنچه در طبیعت و واقعیت هست اکتفا نمی کند. بلکه از فضایل و رذایل بالفعل و واقعی در می گذرد و با پای خیال سیر می کند و از قوای درونی خویش به آنچه از واقعیت اخذ کرده مایه می دهد به طوری که اثری که فرآورده می شود با اشیاء طبیعی کاملاً فرق داشته و اثر ربط و نسبت بی واسطه و حضور هنرمند و طرحی که درافکنده در آن کاملاً مشهود و عیان است و اصلاً به اعتبار همین ظهور و بروز نسبت بی واسطه و حضور هنرمند است که یک اثر را هنری میکند.

در اینجا باید این نکته را یادآوری نمود که در این فصل بحث ما در حوزه هنر به نحو علم است و هنرهای خاص نظیر هنر نقاشی یا هنر موسیقی یا سایر اشکال هنری مورد نظر نیست. کنکاش در خصوصیت های ذاتی هنر است نه در راستای قالب های بیان هنر یا نمونه آثار هنری.

ارسطو به کارکردهای فردی، درونی و ژرف هنری فکر می کرد، و آن ها را با واژه کاتارسیس یعنی پالایش یا تطهیر مشخص می کرد. چنین می نماید که کاتارسیس نزد او به این معنا بود که هنر روح و جان آدمی را می پالاید، از بدی ها پاک می کند و به زبان آشنای متفکران و عارفان ما اسباب تزکیه نفس را فراهم می سازد - این تعبیر چه قدر نزدیک است به آنچه در تفسیر کشف الاسرار آمده در ترجمه آیه هل لک از تزکی یعنی افتدت که پاک و هنری شوی و چند جا این معنی برای تزکی تکرار شده است و در همین کتاب درباره بلال حبشی می گوید: بلال مسلمان هر دو پاکدین و هنری. در سخن سخنوران ایرانی و فارسی زبانان نیز این مفهوم را مکرراً می توان یافت خاصه در سخن سعدی که سراسر اخلاقی و حکمی است - این دیدگاه ستایشگرانه موجب می شود که ارسطو نه از هنر فاسد و تأثیرهای ویران گران بل از هنر چون اسباب پیشرفت و سازندگی روح آدمی یاد می کند. افلاطون شاعران را به دلیل دروغگویی سرزنش می کند و هنرمندان را از شهر فاضله خود بیرون می کند. اما ارسطو نشان می دهد که هنر جهانی راستین می آفریند که در آن نیازی به تقلید کامل و ناب از طبیعت و جهان موجود

نیست. از ارسطو می آموزیم که هنر برتر از واقعیت است هنرمند جهان را آنچنان که باید باشد می بیند نه آنچنان که هست.

افلاطون می گفت که هنر نمایش عواطف و هیجان ها را به جان آدمی بیدار می کنند و از این رو روح را دستخوش آشفتگی و آشوب می سازند. ارسطو به عکس می گفت که اگر روح مستعد این آشوب باشد، از راههای دیگری جز هنر نیز ب این آشفتگی به کار خواهد آمد. اما نکته اینجاست که هنر و نمایش با ایجاد امکان ظهور عوامل این آشوب در واقع روح را آرام می کند و جان آدمی را از دشواری ها آزاد می کند می پالاید. جا دارد از اینجا از هنر تراژدی یاد کنیم هنری که مبدع آن یونانیان بودند که اعتقاد داشتند از طریق دردکشیدن و مصیب دیدن است که انسان امکان رشد کردن پیدا می کند.

هنر در نزد ارسطو دارای خصیصه سازندگی و به تعبیری تولید است. به همین دلیل در کتاب سیاست می گوید هنر هم طبیعت را تقلید می کند و هم آنچه را که طبیعت ناتمام گذارده است کامل می سازد. از همین رو در نظر او پیشرفت است تا شناخت و در تقسیم انواع حکمت به حکمتنظری و عملی جایی برای هنر ندارد. این نکته که هنر طبیعت و زندگی را کامل می کند، در گفتار بسیاری از افراد صاحب نظر دیگر نیز آمده است که در سطور بعدی بدان اشاره خواهد شد.

ارسطو هنر را به عنوان فعالیتی انسانی که به نوعی شناسایی که خصلت آن نظری نیست و شناختی که بیشتر به ساحت تولید مرتبط است تا به قلمرو عمل تعریف می کند ارسطو تأکید می کند هنر صورتی از شناسایی است که متوجه تولید است و شامل کاربرد قواعد و

عمل است. جریانی پیچیده ای است که هم واجد ساحت طبیعی و هم ساحت روحی است. در هر هنری ماده این وجود دارد که شکل یا اندازه ای یا وضع آن تغییر کرده است و بالاخره، هنر به معنایی در مقابل طبیعت است.

ارسطو برای بسط نظرش راجع به هنر و زیبایی مفاهیمی را از فیثاغورثیان، دموکریتوس، گرگیاس و افلاطون به عاریت می گیرد. متفکری که عمیقترین تأثیرات را در این موضوعات بر او گذاشت، البته استادش افلاطون بود.

ام آنچه از آن به عنوان زیبایی شناسی باستان یاد می شود تأثیر زیادی بر مفاهیم هنر و زیبایی شناسی در نزد غربیان گذاشت بسیاری از این تأثیر مرهون این واقعیت است که آیین مسیحیت مفاهیمی بسیاری را از ارسطو و نوافلاطونیان اقتباس کرده است. چنان که آراء و عقاید آبا کلیسا و مدرسان فلسفه مدرسی همگی متأثر از آراء ارسطو و نوافلاطونیان و تلفیق آن با اندیشه های مسیحیت بود.

در سده های میانی در تأملات به اشیاء زیبا به دو گروه تقسیم می شد، یکی به زیبایی اختصاص می یافت و دیگری به هنرها در باب زیبایی پذیرفته شده بود که اشیایی هستند که مطبوع ما باشند. زیبایی می تواند هم در طبیعت یافت شود و هم در هنرها و ذات آن در هماهنگی و وضوح است.